

جهانی شدن سرمایه داری

جهانی شدن و مصاف آن

سمیرامین (*)

جهانی شدن: محمل سرمایه داری وحشی

گفتار مسلط، از جهانی شدن «اجباری مطلق» و «قانونی گریز ناپذیر» می سازد که در مقابل آن از کسی کاری ساخته نیست. به علاوه، جهانی شدن، فقط در یک شکل به ما ارائه می شود و سایر اشکال آن لزوماً تخیلی تلقی می گردند. حال آنکه تاریخ، درست، خلاف این را به ما می آموزد. تاریخ آنگونه که ایدئولوگ های نظام [سرمایه داری] تصور می کنند، تحت فرمان «قوانین اقتصادی ناب» و عملکرد بی چون و چرای آن قرار ندارد. تاریخ حاصل واکنش های اجتماعی در قبال گرایش هایی است که این قوانین بیانگر آن ها هستند. این گرایش ها به نوبه خود نشان دهنده روابط اجتماعی مشخصی است که این قوانین در چارچوبه آن ها عمل می کنند. این امتناع سازمان یافته، متجانس و مؤثر در برابر تسلیم شدن یک جانبه و کامل به خواست های این به اصطلاح قوانین، به همان اندازه منطق «محض» انباشت سرمایه دارانه در شکل دادن تاریخ واقعی دخیل است. این قوانین بر امکانات و اشکالی از گسترش حاکم اند که چارچوبه عملکرد آن ها نوع سازماندهی شان را تحمیل می کند.

بی تردید، چالشی که خلق ها امروز با آن مواجه اند با چالش های دیروز تفاوت دارد. وضع جدیدی پیش آمده است که از مجموع تغییراتی که بر روابط اجتماعی و مناسبات بین المللی اثر گذاشته اند نتیجه می شود. این روابط در پایان جنگ جهانی دوم بر اساس شکست فاشیسم بنا شد. در غرب، این شکست توازن قوایی به نفع طبقه کارگر به وجود آورد که در گذشته بی سابقه بود. این رابطه جدید کلید فهم سازش تاریخی بین سرمایه و کار توسط دولت های سوسیال دموکرات را به دست می دهد. پیروزی اتحاد شوروی و انقلاب چین نیز موجب

ایجاد شرایط محرك توسعه شد و سرمایه را مشخصاً به تن دادن به سازش تاریخی سوسیال دموکراسی وادار کرد. بحث در باره ماهیت اجتماعی این توسعه - سوسیالیستی یا غیر سوسیالیستی - و تضادهای درونی ای که موجب فروپاشی آن شد، نباید باعث آن شود که این اثر محرك رقابت سیاسی شرق و غرب به فراموشی سپرده شود. در عین حال، اوجگیری جنبش های رهائی بخش در جهان سوم - زوال استعمار - و توان رژیم های برآمده از پیروزی این جنبش ها برای استفاده از کشمکش شرق و غرب در جهت منافع خود، به رشد اقتصادی کشورهای جنوب کمک کرد. رشدی که از بسیاری جنبه ها قابل ملاحظه بود.

بنا بر این، گسترش (l'expansion) پس از جنگ، حاصل تطبیق استراتژی سرمایه با شرایط اجتماعی ای بود که نیروهای دموکرات و مردمی به آن تحمیل می کردند. درست، بر خلاف سیاست های به اصطلاح انطباقی دوران ما. ولی دوران پس از جنگ (۱۹۴۵-۱۹۹۰) دوران فرسایش تدریجی موازنه هائی نیز هست که نظام سرمایه داری بر آن ها استوار بود. این دوران در واقع، از يك سو دوران صنعتی شدن کشورهای پیرامونی ست و از سوی دیگر، دوران انحلال تدریجی نظام های تولیدی ملی خودمدار و متمرکز و ترکیب مجدد آن ها به مثابه عناصر متشکله نظام تولیدی جهانی یکپارچه است. این فرسایش دوگانه تجلی نوین تعمیق جهانی شدن است که به تدریج، کارائی پیشبرد امر مدرن سازی [نظام] توسط دولت ملی را به تحلیل می بُرد در عین آنکه مسائل یکباره ابعادی جهانی مسأله می یافت (مثلاً محیط زیست در مقیاس جهانی). از حدود سال های ۱۹۶۸-۱۹۷۱، نظام جهانی وارد بحران ساختاری عمیقی شد که هنوز یعنی يك ربع قرن بعد، از آن بیرون نیامده است، بحرانی که در بازگشت تراکم بیکاری مزمن در غرب، فروپاشی رژیم های سبک شوروی و پس رفت شدید پاره ای از مناطق جهان سوم، عموماً همراه با بدهی خارجی کمرشکن آن ها تجلی می یابد.

بدین گونه، بار دیگر شرایط مساعدی برای اعمال منطق يك جانبه سرمایه فراهم آمد. امروزه جهانی شدن، محملی ست که در پس آن، این یورش سرمایه پنهان می شود؛ یورشی که از توازن قوای مساعد جدید برای محور تاریخی دستاوردهای طبقه کارگر و خلق ها بهره می جوید.

آنچه ما در اینجا پیرامون جهانی شدن می گوئیم در مورد پروژه اروپا نیز

صادق است، زیرا در اینجا نیز، پروژه اروپا را به شکلی منحصر به فرد، یعنی به صورت «بازاری مشترک» و کاملاً فاقد هر گونه جنبه ترقی خواهانه اجتماعی به ما ارائه می کنند. در این شرایط، این پروژه محملی ست برای انحلال نظم اجتماعی ای که توسط سوسیال - دموکراسی های ملی ایجاد شده، بی آنکه سازش مشابهی بین سرمایه و کار، در مقیاس اروپا جایگزین آن شود.

سرمایه داری و مهار بحران جهانی

بحران در این واقعیت متجلی می شود که سود ناشی از تولید، مفری مناسب به سوی سرمایه گذاری سودآور و قادر به گسترش ظرفیت تولید پیدا نمی کند. در چنین شرایطی، مهار بحران عبارت است از یافتن مفر دیگری برای این مازاد سرمایه های شناور، به نحوی که از تقلیل شدید و ناگهانی آن ها - چنانکه در سال های ۱۹۳۰ پیش آمد - احتراز شود.

اقتضای جهانی شدن، مهار بحران در این سطح است. آزادسازی انتقال بین المللی سرمایه ها، پذیرش سیستم ارزی شناور، نرخ بهره بالا، سیاست کسری منظم موازنه پرداخت های آمریکا، بدهی خارجی جهان سوم و خصوصی کردن، در مجموع، سیاستی کاملاً عقلانی را به وجود می آورد که برای این سرمایه های شناور، راه فرار به جلو، به صورت سرمایه گذاری مالی احتکاری (spéculatif) باز می کند و از همین طریق، خطر بزرگ یعنی خطر تقلیل شدید ارزش مازاد سرمایه را مرتفع می نماید. برای آنکه بهتر مجسم شود که ابعاد این مازاد تا چه اندازه بزرگ است، دو رقم زیر را با هم مقایسه می نمائیم: یکی رقم میزان تجارت جهانی که سالانه بالغ بر ۳۰۰۰ میلیارد دلار می شود و دیگری حرکت بین المللی سرمایه شناور که به ۸۰ تا ۱۰۰۰۰۰ میلیارد یعنی سی برابر آن می رسد.

در چهارچوبه مهار این بحران، نهادهای بین المللی همچون وسیله ای به ویژه در جهت کنترل روابط غرب و جنوب و روابط جدید شرق و غرب، به کار گرفته می شوند. لذا برنامه های اصلاحات [یا انطباق] ساختاری ای که در این چارچوبه

تحمیل می شوند، به هیچ وجه آن چیزی نیست که از نامشان مستفاد می گردد. هدف تغییر ساختارها چنان نیست که در پی آمد آن، امکان رونقی تازه و گسترش بازارها فراهم گردد. هدف صرفاً عبارت است از انطباق مقطعی، به ویژه با مقتضیات تضمین بازدهی مالی سرمایه های مازاد، بر حسب منطق مهار کوتاه مدت بحران.

مقتضیات مهار بحران موجب «مالی شدن» نظام شده است. تقدم حفظ بازدهی سرمایه گذاری های مالی، حتی به زیان سرمایه گذاری های تولیدی، نابرابری توزیع درآمدها را، چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، تشدید می کند و در چنبره رکودی می افتد که خروج از بحران را مشکل می سازد. حال آنکه برعکس، خروج از بحران مستلزم تغییر قواعد اجتماعی حاکم بر توزیع درآمدها، مصرف، ارجحیت های سرمایه گذاری و اداره مالی و در يك کلام، پروژه اجتماعی ای است سوای آنچه تا کنون رایج بوده است.

اشکال دیگری از جهانی شدن، هم ضروری و هم ممکن است

سرمایه داری نظامی است جهانی و یورش سرمایه داری وحشی نیز جهانی است. بنا بر این پاسخ به این هجوم، یعنی حل مشکل نیز، باید به همان گونه جهانی باشد. ولی از آنجا که سوسیالیسم جهانی - تنها پاسخ انسانی به این مصاف - امر امروز و فردا نیست، لازم است که از همین امروز، در جهت عمل کنیم که تحول مساعد طولانی مدت تر را تسهیل کند و بتوانیم خود را در میدان عمل ممکن - هرچند تنگ - جای دهیم تا امکانات انتخاب را در آینده افزایش دهیم. بی تردید این امکانات در کشورهای مختلف متفاوت است، ولی همگی در يك چشم انداز واحد جای می گیرند، زیرا سیاست های سرمایه، در نهایت، چه در شمال و چه در جنوب، یکسان است و در همه جا بیکاری، فقر و طرد از جامعه را به بار می آورد، هرچند که میراث تاریخی و جایگاه هر يك از کشورها در سلسله مراتب جهانی، ابعادی کمتر یا بیشتر وخیم به این فاجعه اجتماعی می بخشد. بنا بر این، اساسی عینی موجود است که می توان و باید بر آن، انترناسیونالیسم خلق ها را در مقابل

انترناسیونالیسم سرمایه بنا کرد. اینکه جهان را نمی توان به صورت يك «بازار جهانی» اداره کرد، دلیل این نمی شود که چیزی را نفی کنیم که جهانی شدن بیانگر آن است. هرگز نمی توان جریان تاریخ را «در جهت عکس پیمود». بازگشت به مدل توسعه ی پس از جنگ، به معنای پس رفت اقتصادی و سایر امور غیر قابل دفاع می باشد. به این دلیل است که ایدئولوژی های گذشته گرا (passéistes) که بازگشت ناپذیری مسیر طی شده را انکار می کنند، الزاماً به سان انواع گوناگون فاشیسم عمل می کنند. یعنی در حالی که مدعی رهایی از چنگال شرایط موجود هستند، در عمل، خود را با مقتضیات این شرایط جدید تطبیق می دهند. لذا مبنای این ایدئولوژی ها بر فریب است و دروغ، و به همین دلیل است که آن ها کارکردی ندارند مگر نفی دموکراسی. در نتیجه، آن ها ناگزیر اند که جامعه ها را بر اساس مشکلات کاذب - از قبیل مهاجرت، پالایش قومی، تبعیت از قوانین به اصطلاح مذهبی - بسیج کنند و از این روش ها وسیله ای برای تحمیل دیکتاتوری خود از طریق ارباب و برانگیختن احساسات شوونیستی بسازند.

بنا بر این، مسأله در حال حاضر، عبارت است از آشتی دادن وابستگی متقابلی که لازمه جهانی شدن است با نابرابری قدرت - آنچه اصطلاحاً می گوئیم - «طرف های ذینفع اجتماعی» و «طرف های ذینفع ملی» گوناگون در مقابل این جهانی شدن. نقطه عزیمت خود را باید این امر بسیار بدیهی قرار دهیم که جهان در عین حال، هم واحد و هم گوناگون است ولی باید توجه داشت که این گوناگونی صرفاً و حتی عمدتاً فرهنگی نیست. تأکید بر گوناگونی فرهنگی موجب به عقب رانده شدن گوناگونی عمده، یعنی گوناگونی ناشی از جایگاه اشغالی در سلسله مراتب اقتصادی سرمایه داری جهانی می گردد. این گوناگونی را در وهله اول باید نشانه گرفت. این گوناگونی نه تنها در نابرابری بین خلق ها، بلکه در نابرابری های درون اجتماعی نیز تجلی می یابد. مادام که موضع همه «ضعفای» نظام یعنی خلق های کشورهای پیرامونی، طبقات اجتماعی کشورهای تحت سلطه تمام کشورهای مرکز و پیرامونی تقویت نشده، راه حلی برای بحران وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر باید از «استعمار فراگیر» (colonialisme global) و اسطوره های لیبرالیستی خارج شد و در پیله ی خود فرو رفتن واهی نئوفاشیستی را رد کرد. این ها هستند آن اصول مهمی که مطابق آن ها می توان خط فکری مفیدی برای

ساختن يك ضد پروژه فراهم کرد که بشر دوستانه، جهانگرا و نگرانِ رعایت گوناگونی ها (البته نه نابرابری ها) و دموکراتیک باشد.

تحقق چنین پروژه ای مستلزم ساختن يك نظام سیاسی جهانی ست که نه «در خدمت» بازار جهانی، بلکه تعیین کننده چارچوب عملکرد این بازار باشد، همان طور که دولت ملی، از لحاظ تاریخی، نه نمودار عرصه عملکرد بازار ملی، بلکه نمودار چهارچوب اجتماعی این عملکرد بود. در نتیجه، این نظام سیاسی جهانی در هر يك از چهار زمینه زیر، مسؤلیت عمده را به عهده خواهد داشت:

۱- سازماندهی خلع سلاح همگانی در سطحی شایسته، و از این طریق، نجات بشریت از تهدید جهنم کشتارهای هسته ای و غیره.

۲- سازماندهی برخورداری منصفانه و هرچه کمتر نابرابر از منابع کره زمین و استقرار نظام جهانی تصمیم گیری در این زمینه. از جمله، نوعی قیمت گذاری منابع که باعث تقلیل اسراف و توزیع ارزش و رانت حاصل از این منابع بوده و از این طریق، پایه گذاری عناصر يك سیستم مالیاتی جهانی.

۳- مذاکره برای ایجاد روابط اقتصادی انعطاف پذیر و باز، ولی کنترل شده بین مناطق مهم جهان، با سطح رشد نابرابر، به نحوی که به تدریج، انحصار فنی و مالی کشورهای مرکز را تقلیل دهد.

۴- سازماندهی مذاکرات جهت اداره درست کشمکش دیالکتیکی امور جهانی و امور ملی در زمینه های ارتباطات، فرهنگ و سیاست. اداره این کشمکش مستلزم ایجاد نهادهای سیاسی ای ست که نمایندگی منافع اجتماعی برخوردار از برد جهانی را به عهده داشته باشد. این در واقع، مقدمه نوعی «پارلمان جهانی» ست که از مفهوم نهادهای بین دولتی تاکنونی فراتر می رود.

مثل روز روشن است که خواست های پروژه بشر دوستانه ی یاد شده در اینجا، داوهای مبرم (enjeux immédiats) کشمکش های جاری نیست. ما نه تنها از این امر متعجب نیستیم، بلکه خلاف آن باعث شگفتی ما می شد. فرسایش نظام کهنه ی جهانی شدن، به خودی خود، بدیل آن را تدارک نمی بیند و عجالتاً جز به هرج و مرج منجر نمی شود. نیروهای حاکم در متن این هرج و مرج عمل می

کنند و صرفاً در تقلاي تأمين منافع کوتاه مدت خود هستند و از این طریق به هرج و مرج دامن می زنند. پاسخ های عاجل خلق ها به پس رفت شرایطشان نیز لزوماً مثبت نیست. در این آشفتگی، پاسخ های توهم بر انگیز از قبیل در پیلهء خود فرو رفتن بنیادگرایانه یا شوونیستی می توانند نیروهای فراوانی را بسیج کنند. بر ماست که در نظر و عمل، زمینه های پاسخی بشر دوستانه را به این مصاف (چالش) فراهم کنیم. در غیر این صورت و مادام که وضع به همین منوال است، اقدامات واپس گرایانه و جنایتکارانه همچنان محتمل است.

ترجمهء پرویز شاهین فر

یادداشت:

* - Samir Amin - پروفیسور در اقتصاد، مبارز مارکسیست، صاحب تألیفات و مقالات فراوان و هماهنگ کنندهء فوروم جهان سوم. برای اطلاع اجمالی از سیر اندیشه های او رجوع شود به بخش ویژهء سمیر امین در جلد دوم از کتاب حاضر.